

بررسی مبانی فقهی تکفیر

بررسی مبانی فقهی تکفیر

زهره هادیان

چکیده

موضوع تکفیر از مسائل مهم عصر ما به شمار می‌رود تکفیر از نگاه همه مذاهب اسلامی، امری خطیر است که فقها در مورد آن نهایت احتیاط را کرده‌اند. غیر از خوارج، همه فرق مسلمین بر این باورند که هیچ گناهی انسان را از دایره دین خارج نمی‌کند و ایمان امری اعتقادی و قلبی است. لذا فقهای مذاهب تأکید کرده‌اند که حکم به تکفیر فقط در صورتی جایز است که با ادله قطعی ثابت شود و دلیل مخالفی هم وجود نداشته باشد، و شبهه هم نداشته باشد در طول تاریخ، مؤلفه‌های جدیدی، توسط عده‌ای بر تکفیر و شرایط آن افزوده شده است، مثلاً تقسیم کردن جهان به دارالاسلام و دارالکفر، خلط میان کفر اکبر و کفر اصغر و گسترش قلمرو کفر و با وجود اجماع علمای مسلمان بر این که تکفیر مذهبی جایز نیست ولی تکفیرها این اجماع را بی‌اثر ساخته و اعلام کرده‌اند که عقیده سلف و فقه آنها شاخص و معیاری است که مخالفان خود را تکفیر کنند آنها به موانع تکفیر اهمیت نمی‌دهند به نظر آنان هر کسی که اندیشه تکفیری بر او عرضه شده و آن را نپذیرفته و به آنها نپیوسته کافر است. روش ما در تحقیق توصیفی و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای است در این راه تلاش می‌شود از منابع دست اول بهره برده و نظرات علمای مذاهب اسلامی را از آثار و نوشته‌های خود آنان نقل نماییم. و در ضمن این بحث ثابت خواهیم کرد که حداقل معیار مسلمانی شهادتین و پذیرش ضروریات دین است و عمل مسلمانان دخالتی در اصل ایمان آنها نخواهد داشت و نیز دست‌آویزهای وهابیت از قبیل بدعت، توسل به غیر و... بهانه‌هایی واهی و بی اساس است.

واژگان کلیدی: کفر- ایمان- تکفیر - بدعت - گروههای تکفیری

مقدمه

از آفت هایی که همواره جامعه اسلامی را تهدید می کند تکفیر است، پدیده تکفیر به یک خطر برای همه جوامع اسلامی تبدیل شده است؛ که امروزه موجب تحولات عظیم در منطقه خاورمیانه و کشورهای اسلامی گردیده و باعث اختلافات مسلمانان، قتل، غارت و آوارگی و نابودی زیرساختهای کشورهای اسلامی و ترسیم اسلام به عنوان دین خشونت و خونریزی در دیدگاه غیر مسلمانان گشته در موضوع تکفیر از ابتدای اسلام - اختلاف نظرهای بسیار بوده و گروهی مثل خوارج انجام حتی یک گناه کبیره را باعث خروج از دین می دانستند و در مقابل سایر مسلمانان بودند که برای ایمان و کفر ضوابط و شرایطی را قائل بودند در این تحقیق برآنیم که با بررسی نظرات علماء و اندیشمندان و با استناد به کتاب و سنت ضمن شرح مبانی فقهی تکفیر و افشای بیپایگی تفکرات و هابیت تکفیری به دو سؤال زیر پاسخ دهیم

1- معیار اسلام و کفر چیست؟ و به عبارت دیگر حداقل استاندارد مسلمانی کدام است؟

2- دستاویزهای تکفیریها برای اتهام مسلمانان به خروج از اسلام چیست؟

3- فقه سلفی چیست و چرا خشونت تولید می کند؟

و در ضمن پاسخ به این سؤالات، معنای بدعت، توحید و شرک در عبادت را روشن خواهیم ساخت.

جریانهای تکفیری مذاهب اجتهادی را رد میکنند و جز ظاهر متن به معنای دیگری از آن قائل نیستند و به همین علت آنها باعث پیدایش بدعت در قضیه صفات الهی شدهاند آنها با تکفیر کردن مسلمانان و متهم کردنشان به شرک و گمراهی تر و خشک را با هم میسوزانند و با غلو و اغراق در دین باعث آزار مسلمانان و بیرون راندنشان از دین اسلام میشوند. آنها هر فرقه از فرقههای اسلامی (چه شیعه و چه سنی) که با عقایدشان مخالفت کند کافر می شمارند و هجومی در تکفیر کردن مسلمانان به راه انداخته اند که در تاریخ نظیر ندارد بنظر می رسد این جریانات بیشتر از آنکه اینک در مقابل کفر و استکبار جهانی باشند در مقابل خود مسلمانان هستند و جهت تخریب چهره اسلام از آنان استفاده می گردد از همین رو

لازم است که بیش از گذشته مورد مطالعه قرار گیرند و در این پژوهش به بررسی مبانی فقهی ایشان پرداخته‌ایم تا بدانیم ریشه‌های عقیدتی و فکری تکفیرها از کجا نشأت می‌گیرد.

- معنای کفر:

- «کفر» واژه‌ای عربی است که در لغت به معنای پنهان کردن و پوشاندن است. به شب تاریک کافر می‌گویند زیرا با تاریکی خود همه چیز را می‌پوشاند. بنابراین از آن جهت به کافر، کافر می‌گویند که نعمتهای الهی را پوشانده و مخفی مینماید... یک سؤال در اینجا مطرح میشود آیا در لغت، کفر در مقابل اسلام می‌آید یا در مقابل ایمان؟ می‌توان گفت که در جهت خود علم لغت، نمی‌توان نتیجه روشنی را دریافت نمائیم، هرچند بعضی لغت‌شناسان کفر را به «نقیض الاسلام» معنا کرده‌اند، اما این از موارد استعمال دینی است؛ یعنی این را از دین گرفتند و ربطی به لغت و لسان عرب ندارد. اگر انسان حقیقتی، مانند: اصل وجود خدا، صفات خدا، نبوت و رسالت، توحید و... را پوشاند، کافر می‌شود.

. در علم فقه، حد نصاب مسلمان بودن و خروج از مرز کفر، جاری شدن شهادتین بر زبان است و کسی که شهادتین را نگوید، کافر مدعی‌شود. (محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 332) آیات بسیاری به متعلقات کفر اشاره کرده‌اند. (علیزاده موسوی، جلد 1، 1393 ه.ش) در این میان، جامع‌ترین آیات‌های که موارد و متعلقات کفر را بیان می‌کند، آیات شریفه‌ای زیر است:

... وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ
فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا؛ (نساء، آیه 136)

و هرکس به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگان و روز واپسین کافر شود، به‌راستی گمراه شده، گم‌راهی دور [از حق] دارد.

در این آیات شریفه، متعلقات کفر به‌صورت یک‌جا بیان شده است. البته همان‌گونه که در متعلقات ایمان گفته شد، متعلقات کفر نیز به‌صورت عام بیان شده است و هر يك در دل خود، به عناوین کوچک‌تری تقسیم می‌شوند. (علیزاده موسوی، جلد 1، 1393 ه.ش)

- اقسام کفر

عالمان و متکلمان، تقسیم‌های مختلف و فراوانی برای کفر کرده‌اند، به طوریکه برخی آن را تا 35 قسم بر شمرده‌اند. (سید مجتبی علوی، ص 30) ولی در اینجا ذکر این نکته ضروری است که مسئله کفر و

حتی ایمان که ضد آن است، دو محور دارد: یکی در باب تعیین مصداق‌ها و مراتب کفر و ایمان است (که محل ورود متکلمان مدّ باشد) و دیگری در باب تعیین احکامی است که بر هر یک از مراحل آن‌ها مترتب مدّ شود (که محل ورود فقهاست)، بدشک، خلط میان این دو مبحث و عدم تفکیک آن‌ها باعث شده است که امروزه برخی به خود جرأت دهند و در مورد این مباحث نظر و فتوا دهند، درحالی‌که لیاقت ورود به هیچ یک از این مباحث را ندارند. (همان طور که رهبران گروه‌های تکفیری (مثل گروهک داعش)، امروزه خود مصداق‌های کفر را به اسم اسلام تعیین مدّ کنند و فتوا مدّ دهند و به این بهانه باعث جنایت‌های فراوانی مدّ شوند. (برخی از علمای وهابی، کفر را براساس مصداق‌ها و مراتبش به «کفر اصغر» و «اکبر» تقسیم کرده‌اند. از این رو کفر قولی و عملی را که بسیاری از مسلمانان مرتکب مدّ شوند و به آن اعتقادی ندارند، از تحت حکم کفر خارج کرده‌اند،) البانی، ناصرالدين ج 4، ص 455. و برخی دیگر براساس احکام کفر، آن را به کفری که باعث خروج از اسلام مدّ شود و کفری که سبب خروج از اسلام نم‌دّ شود، تقسیم کرده‌اند. (علماء النجد، ج 1 ص 70 و 71 و صالح الفوزان، ص 84). سلفیان جهادی نیز قائلند که کفر به دو قسم کفر اکبر و اصغر تقسیم مدّ شود، با این تفاوت که آن‌ها تأکیدشان به حکومت و احکام خداوند است؛ به این بیان که اگر کسی به وجوب تبعیت از احکام خداوند معتقد باشد ولی به علت عصیان از آن‌ها تبعیت نم‌دّ کند، این کفر اصغر است، اما اگر کسی به تبعیت از احکام خداوند معتقد نباشد، درحالی‌که یقین دارد احکامی از طرف خداوند نازل شده، این کفر اکبر است.) ایمن الطواهری، ص 37 و وصفی عاشور أبو زید، ص 70. (از این رو عمل نکردن به شریعت اسلام به گونه‌ای که نشانه دوست داشتن کفار باشد، کفر اکبر است.) اسامه بن لادن، ج 1، ص 197

معنای ایمان:

«ایمان»، مصدر باب افعال است: «آمن، يؤمن، ایمانا». (ازهری، تهذیب اللغة، ج 15، ص 513) «آمن» در اصل «أمن» بوده که همزه مدّ دوم، به دلیل تخفیف حذف شده‌است. (جوهری، الصحاح، ج 5، ص 2071) ابن‌منظور این لغت را در چند معنی به کار برده است: امانت «متضاد خیانت»؛ ایمان «متضاد کفر»؛ تصدیق «متضاد تکذیب». (ابن‌منظور، ج 1، ص 140) هم‌چنین یکی از نام‌های الهی «مؤمن» است که به گفته‌ی ابن‌اثیر، مؤمن اگر از ریشه‌ی «ایمان» به معنی تصدیق باشد، یعنی کسی که بندگان و وعده‌های او را تصدیق میکنند (علیزاده موسوی، 1393 ه.ش. جلد 1)

واژه‌ی ایمان، یکی از واژه‌هایی است که در باره‌ی معنی اصطلاحی آن، دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است. چنان‌که گفته شد، معنای لغوی ایمان تصدیق است؛ اما در معنی اصطلاحی ایمان، این پرسش مطرح مدّ شود که تصدیق به چه معنی و دارای چه اجزایی است. در معنی اصطلاحی ایمان، سه جزء متصور است:

2. تصدیق به قلب

3. تصدیق به اعمال

به عبارت دیگر، معنی اصطلاحی ایمان، ممکن است یکی از این سه اصل و یا ترکیبی از آن‌ها باشد. همین وجوه، زمینه را برای تولید دیدگاه‌های مختلف پیرامون معنی اصطلاحی ایمان فراهم آورده است.

اگر به منظور ترسیم اندیشه‌ی اسلامی در مورد معنی اصطلاحی ایمان، بُرداری رسم کنیم، در دو طرف منتهی‌بالیه این بردار دو عقیده‌ی انحرافی خوارج و مرجئه قرار دارند و دیگر مذاهب اسلامی در میانه‌ی آن قرار می‌گیرند (در دو سوی این بردار، برداشت‌های التقاطی از ایمان، و در میانه‌ی آن، تعریف مذاهب اسلامی از ایمان بیان شده است) از حضرت رضا (ع) در باب تعریف ایمان نقل شده است:

ایمان، تصدیق قلبی و اقرار زبانی و عمل به ارکان و اعضا است. (صدوق، عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 226)

- معنای تکفیر

تکفیر در لغت: مصدر فعل «کَفَر» است. (ك ف ر) اصل صحیحی است که دلالت بر يك معنا می‌کند و آن، پوشاندن است؛ بر همین اساس در عربی به «کشاورز»، «کافر» گفته می‌شود؛ زیرا او دانه را با خاک می‌پوشاند.

تکفیر در اصطلاح: تکفیر، عبارت از متهم کردن دیگران به کفر یا نسبت دادن کفر به یکی از اهل قبله می‌باشد. کُفر، اسم مصدری است که مقصود از آن یکی از این دو معناست:

1. معتقد شدن به کفر یکی از مسلمانان؛ خواه این اعتقاد از روی دلیل باشد یا از روی حدس و گمان.

2. نسبت دادن کفر به يك مسلمان؛ بر این اساس گفته می‌شود: کَفَرَهُ.

بنابراین، تکفیر عبارت از حکم کردن با گفتار و اعتقاد به خروج شخص معینی از قلمرو ایمان به اسلام است. گفته شده است که تکفیر در اصطلاح، حکم به خروج مسلمان از دین اسلام؛ خواه با حکم به ارتداد او و یا به دلیل ارتکاب یکی از نواقض ایمان می‌باشد؛ فرقی هم نمی‌کند که این حکم، به حق

باشد یا به باطل. اعمالی که فرد مسلمان را از ملت اسلامی خارج می‌کنند عبارتند از: تکذیب کتاب‌های آسمانی، تکذیب پیامبران و رسولان، انکار ضروریات و احکام ثابت اسلام، مخالفت با اسلام و رویگرداندن از حق و نفاق؛ و اعتقادی که فرد را از امت اسلامی بیرون می‌برد: معتقد شدن به شبهه‌ای به دلیل تاویل و غیر آن است. (کنگره جهانی جریان‌های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام، جلد 4/265)

سابقه تاریخی

تکفیر منحصر به اسلام نیست، در میان پیروان ادیان گذشته نیز وجود داشته است. به عنوان مثال در مسیحیت، جریان تکفیر روند گسترده و خطرناکی را طی کرده است. دادگاه‌های تفتیش عقاید که در قرون وسطی از سوی کلیسا تشکیل می‌شد، برای اثبات ایمان و یا کفر افراد بود و به نظر می‌رسد که تشکیل آن برای تفتیش از عقاید مسلمانانی بود که در اسپانیا، یا اندلس سابق باقی مانده بودند و نیز کسانی که نظر نو و جدیدی در مسائل علمی ارائه می‌دادند. اینان از سوی کلیسا تکفیر و کشته می‌شدند، مگر این که از نظر خود برگشته و توبه می‌کردند. (دائرة المعارف مصاحب، ج 1 / 650) اما در طول تاریخ اسلام، تکفیر افراد، بیش‌تر از سوی حکومت‌های فاسد، کلید خورده است. اینها مخالفان خویش را متهم به کفر می‌کردند. تا این که جریان روند فرقه‌ای پیدا کرد و هر گروه و فرقه‌ای، مخالفان خود را به کفر متهم کرده و جان و مال و ناموس آنان را حلال شمردند. (در المنثور سیوطی، ج 7 / 577) اینک به سیر تکفیر در زمان‌های مختلف می‌پردازیم:

- در عهد رسول ا

پیشینه جریان تکفیر در اسلام به اندازه تاریخ اسلام عمر دارد و سابقه آن به صدر اسلام باز می‌گردد. اولین مورد در زمان رسول خدا بود که ولید بن عقبه، بنی المصطلق را به کفر و ارتداد متهم کرد و آیه شریفه "ان جاتکم فاسق بنیاً فتبینوا" در تکذیب وی نازل شد. تعبیر به کفر، در برخی روایات تفسیر آیه آمده است. (همان) خالد بن ولید نیز مردم قبیله بنی جذیمه را متهم به بازگشت از اسلام نمود. (انساب الاشراف، زندگانی امیرالمؤمنین/105، مستدرک الوسائل، ج 18 / 366) و دیگر مربوط به حاطب بن ابی بلتعنه می‌شود. همو که نامه‌ای را به زنی داده بود که برای کافران قریش ببرد و آنان را از نقشه رسول خدا آگاه سازد که خداوند رسول خویش را از آن آگاه کرد. حاطب، وقتی که دستگیر شد، عمر بن خطاب، او را تکفیر کرد و خواست گردن وی را بزند که پیامبر(ص) عمر را از این کار بازداشت و حاطب را به خاطر حضورش در جنگ بدر، بخشید. (در المنثور، سیوطی ج 8 / 126، ذیل آیه اول سوره ممتحنه،)

بعد از رحلت پیامبر اکرم «ص» - در جریان ردّه - عده ای تکفیر شده و با آنها نبرد صورت گرفت. سه دسته از مردمان آنجا متهم به کفر شدند: یک عده مدعی نبوت، یک عده که زکات را به خلیفه بعد از پیامبر «ص» ندادند و دسته سوم که زکات می دادند ولی خلافت و حکومت رسمی را قبول نداشتند. (نقد و بررسی مبانی جهادگرایی تکفیریها - پایگاه تخصصی وهابیت ، ص2)

- در عهد امام علی(ع)

این ضربه بر علی بن ابیطالب (ع) هم وارد شد که پس از واقعه ای حکمیت در صفین از سوی خوارج تکفیر گردید که چرا به رأی حاکمانها گردن نهاده و بدین سبب اسلام برای قرن های متمادی دچار آسیب پذیری شدیدی شد که عوارض نامیمون آن جبران ناپذیر بود و هنوز هم در شکل و صورت های دیگری، در امت اسلامی ظاهر می شود. (پژوهنده، ص124، 1386) در تاریخ اسلام، فتنه ای تکفیر به همراه اباحه ای خون و مال و ناموس، با خوارج آغاز می شود. ولی برخلاف آنها بنا بر فرموده امام باقر (ع): علی بن ابیطالب (ع) هیچ گاه خوارج را به کفر و شرک و نفاق متهم نکرد و سبب قتل آن ها نیز، خروجشان بر حاکمیت اسلامی بود و نه کفرشان؛ چراکه فرمود: «هم اخواننا بغوا علينا؛ آنان برادران ما هستند که بر ما شوریده اند». (حر عاملی، وسائل الشیعه، 1409 ق، 11/62) همچنین از حضرت صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «اذا قال المؤمن لآخیه: اف انقطع ما بینهما فاذا قال له انت کافر کفر احدهما و اذا اتهمه انما... هنگامی که مؤمن به برادرش بگوید: اف، از هم بریده می گردند و اگر بگویند که تو کافری، یکی از آنان کافر می گردد و چنانچه به او تهمت زده باشد، اسلام در قلبش آب می شود، همانند نمک در آب». (کلینی، 1429 ق، 3/440) تکفیر در دوره بنی عباس بعد از بحث های کلامی در مورد مخلوق بودن قرآن اتفاق افتاد. در این رویداد کسانی که در مخلوق بودن قرآن تردید داشتند، تکفیر شدند. (نقد و بررسی مبانی جهادگرایی تکفیریها - پایگاه تخصصی وهابیت ، ص2) همچنین در سال 407 هجری در تمام شهرهای آفریقا، شیعیان را به اتهام سب ابوبکر و عمر کشتند و آنها را به آتش کشیدند و اموال آنها را غارت کردند: "و فی هذه السنة قتلت الشیعه فی جمیع بلاد إفريقيا و جعل سبب ذلک اتهامهم بسب الشیخین." (ابن اثیر، ج 9 / 110) بر بهاری در قرن چهارم، بر اساس این مبنا، خون و مال مسلمانان را مباح می شمارد و به کشتار و غارت اموال مسلمانان می پردازد. در قرن حاضر نیز وهابیت و گروه های افراطی سلفی که تحت حمایت وهابیت افراطی اند، چنین رویکردی را در پیش گرفته و بر این اساس، تیغ وحشتناک تکفیر را در حوزه ای نظر و عمل بر پیکر فرتوت مسلمانان فرود می آورند. برای آشنایی با جنایات وهابیت در جهان اسلام، (ر. ک: علیزاده موسوی، سلفدگری و وهابیت، ج 1، فصل 17). در این جا باید گفت پدیده تکفیر سه مرحله را طی کرده و اکنون در مرحله چهارم قرار دارد.

2- مرحله بروز مذاهب فقهیه و جنگ کلامی و عقیدتی

3- مرحله ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب که به فرقه وهابیت منجر شد

4- و در حال حاضر هم گروههای زیادی وجود دارد که مدّعیان به عنوان گروههای تکفیری مورد بحث قرار داد.

- معیارهای مسلمانی:

از دیدگاه قرآن کسی که شعایر اسلام را اظهار نماید و بگوید: من مسلمانم، مسلمان است، و کسی اجازه تعرّض به او را ندارد. قرآن، اظهار اسلام را نشانه مسلمان بودن می داند و می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَذَيُّذُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَقَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (سوره نساء آیه 94) این آیه تصریح دارد که اگر کسی به شما سلام می کند، یعنی همین نشان طاهری کوچک را داشت، دیگر حق ندارید به او بگویید تو مؤمن نیستی، زیرا «سلام» یکی از نشانه های اسلام است و پیش از اسلام در میان مردم نبود.

انس بن مالک از اصحاب رسول الله(ص) فرمود:

هرکس شهادت دهد که خدای جزا نیست و به سوی قبله ما نماز گزارد و مثل ما نماز کند و از گوشت ذبح شده بدست ما بخورد، او مسلمان است و برای او است آنچه برای دیگر مسلمانان است و علیه او است هر آنچه به ضرر دیگر مسلمانان است.

«من شهد ان لا اله الا الله واستقبل قبلتنا و صلاتنا و اكل ذبحتنا فذل مسلم، له ما للمسلم و عليه ما علي المسلم» (نسائی، پیشین، 75/1) پس بنا بر این اصل درباره مسلمانان بر اسلام بودن آنها است و احترام خون، جان و مال اهل قبله لازم است. یک غیر مسلمان با گفتن شهادتین در زمره مسلمانان قرار میگیرد و خون و مال وی محترم شمرده میشود، خروج از جمع مسلمانان نیاز به دلیل محکم و استنادهای متیقن دارد و تا برابر ضوابط شرعی این اتهام ثابت نشده باشد، نمی توان کسی را تکفیر کرد.

پیامبر(ص) فرمود: "فرمان داده شدم که با مردم بجنگم تا لا اله الا الله محمد رسول الله بگویند.

پس هرگاه آن را گفتند از جهت خونها و اموال شان محفوظ هستند، مگر به حق. " بنابراین اصل ورود به اسلام شهادتین است و انکار آن باعث کفر می گردد. این معیاری است دقیق و در همه منابع اسلامی جزو ملاکهای تکفیر و کفر ذکر شده است. پس به طور اجمال برای این^۱ که شخصی مسلمان به حساب آید شرایطی ذکر شده که این شرایط را مد^۲توان به دو دسته تقسیم کرد: 1. گفتار: کسی که شهادتین^۳ (أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمداً رسول الله) را بگوید 2. کردار: به جا آوردن اعمالی مانند نمازهای یومیه، روزه ماه رمضان و حج که ویژه مسلمانان است. (مجموعه مقالات کنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام؛ ج 6؛ ص 260) و در برخی از روایات معیار مسلمانی با این بیان است که بنیان اسلام بر پنج چیز مد^۴باشد: 1. شهادتین 2. اقامه نماز 3. پرداخت زکات 4. حج 5. روزه رمضان (همان، ص 259)

- معیار اسلام و کفر در سنت

تکفیر در روایات شیعه و اهل سنت، مسأله ای بسیار خطرناک معر^۵فی شده است. بخاری روایت می کند که فردی هنگام فرستادن حضرت علی و خالد به سوی یمن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، گفت: ای رسول خدا از خدا بترس! حضرت فرمود: «ویلک أَلستَ أَحقَّ اهل الارض أن يتقى الله». ^۶

فقال خالد: يا رسول الله ألا أضرب عنقه؟ قال: لا، لعله أن يكون يصبلي» (صحیح بخاری، ج 5، ص 111؛ المغازی، باب 58، ج 4094)

و ای بر تو آیا من در تقوای الهی سزاوارترین فرد در بین مردم نیستم، خالد گفت: ای رسول خدا اجازه می دهید گردن او را بزنم؟ حضرت فرمود: خیر شاید از کسانی باشد که نماز می خواند.

این روایت به عظمت نماز و پرهیز از کفر و قتل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت می کند. بنابراین وقتی احتمال نمازخواندن شخصی که به پیامبر اعتراض کرده، از کشتن او جلوگیری می کند، درباره کسانی که نماز می خوانند، زکات می پردازند، روزه رمضان و حج بیت الله الحرام را انجام می دهند، چه حکم می کند؟! همچنین بخاری از سهل روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز جنگ خیبر فرمود: «لاعطین هذه الراية رجلاً يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله يفتح الله على يديه» (صحیح بخاری، ج 4، کتاب جهاد، ص 20) این پرچم را به مردی می سپارم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و خداوند به دست او در خیبر را باز می کند.

عمر بن خطاب گفت: من، امارت آن روز را دوست داشتم، از این رو امیدوار بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله من را بخواند، اما آن حضرت، علی بن ابی طالب را فرا خواند و پرچم را به او داد و

فرمود: «برو و به چیزی توجه نکن تا خداوند در را به روی تو باز کند حضرت علی علیه السلام مقداری حرکت کرد سپس توقف نمود و صدا زد: «ای رسول خدا بر چه چیزی با مردم بجنگم؟ فرمود: «تا وقتی که شهادت به لا اله الا الله و محمد رسول الله بدهند، هر گاه آن را انجام دادند خون و مال آنان از سوی تو محفوظ است جز آن که خلاف حق را مرتکب شوند و حساب آنان بر خدای بزرگ می باشد. (صحیح مسلم، ج 7، ص 121)

و نیز صحیح بخاری روایت کرده که رسول خدا فرمود: «من شهد أن لا اله الا الله وحده لاشريك له، و ان محمداً عبده و رسوله، و ان عيسى عبد الله و رسوله و كلمته ألقاها الى مريم و روح منه، و الجنة حق، و النار حق أدخله الله الجنة على ما كان من العمل (صحیح بخاری، ج 4، ص 139)

کسی که گواهی دهد بر وحدانیت خدا و این که او شریکی ندارد، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول او و عیسی بنده خدا و رسول او است و عیسی از جانب خدا به مریم عطا شده و او روحی از جانب خدا است، و بهشت حق است و آتش حق است، این فرد وارد بهشت می شود، اعمال او هر گونه باشد!

ملاکهای هم برای تکفیر وجود دارد از جمله الف. انکار خدا و توحید ب. انکار رسالت نبی گرامی اسلام به عقیده شیعیان و انکار رسالت پیامبران به عقیده اهل سنت ج. انکار ضروری دین در اینجا وقتی که بحث ضرورت مطرح است مراد از آن لزوم «فی العمل» نیست، بلکه ضرورت «فی الثبوت» مراد است؛ یعنی آن خبری که ثبوت آن به طریق تواتر از رسول الله ثابت است که در نقل آن شهرت یافته است، این قسم را قطعی ثبوت و ضرورت بدیهی گفته می شود و چنین خبری ضروریات دین گفته می شود آنجا که خبر از کارهای حرام است یا فرض است یا مستحب، خواه مباح؛ مثلاً حرمت شراب نقلش از آن حضرت متواتر است و حرمت شراب از ضروریات دین است یا مثلاً مساواک زدن از آن حضرت منقول است و نقل آن به درجه ضرورت رسیده است که گفته می شود مستحب بودن مساواک ضرورت دین است. با چهار رکعت فرض ظهر به طریق تواتر و توارث از آن حضرت منقول است و عوام نیز بدون از استدلال بر این یقین رسیده اند که چهار رکعت فرض تعلیم رسول الله است و حرف دین است و این هم از ضروریات دین است. غرض از بیان به اصطلاح متکلمین ضروریات دین آن خبر و حرفها را گویند که از آن حضرت به طور قطعی و بدیهی ثابت اند. (روحانی لشاری- بی تا- جلد 3 ص 152)

- پیامدهای تکفیر

کسی که اندک بهره ای از دانش و تقوا و دیانت داشته باشد، در امر تکفیر شتاب بخرج نمی دهد؛ زیرا عواقب این کار بسیار خطرناک است و پیامدهای ناگواری به همراه خواهد داشت. تکفیر، چنان موضوع حساس و خطرناکی است که دل هر مؤمن بیدار و باوجدانی از آن به لرزه در می آید؛ زیرا با

کوبیدن چماق تکفیر ، بر سر دیگران ، ناگزیر ، پیامدهای ناگوار و ثمرات تلخ آن را باید تحمل نمود .

اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند که هیچ مسلمانی با ارتکاب گناه کبیره از اسلام خارج نمی شود بنا بر این هیچ فردی از مسلمانان را نمی توان تکفیر نمود مگر کسی را که همگان بر تکفیرش اجماع نموده اند و یا با اقامه دلیل قطعی از کتاب و سنت. (المفتم-3/ 111)، (و عنه فتح الباری -12/314) ابن تیمیه در فتاوی الصغری می گوید : کفر ، امر بسیار عظیمی است، هیچ مؤمنی را تکفیر نمی کنم تا زمانی که روایتی مبنی بر عدم تکفیرش در دسترس باشد. در کتاب خلاصه و دیگر کتابها آمده است: «هرگاه در مسأله ای وجوهی باشد مبنی بر تکفیر فردی و وجوهی باشد که مانع تکفیر است ؛ مفتی باید وجهی را انتخاب نماید که مانع تکفیر است زیرا اصل ، در اهل ایمان حسن ظن است و نسبت به مسلمان باید گمان خیر داشت، مگر زمانی که فرد ، تصریح به امری نماید که تکفیرش را موجب شود و تأویل در حق او دیگر، سودمند واقع نگردد» (در واقع راهی برای تأویل گفته هایش نباشد) در فتاوی التتارخانیة آمده که حکم تکفیر نباید با احتمال صادر شود ، باید تلاش نمود برای هیچ مسلمانی فتوای کفر صادر ننمود تا زمانی که می توان سخنش را بر مفهوم صحیحی حمل نمود. اگر در تکفیر فردی اختلاف نظر وجود داشت باید در صدور فتوای کفر توقف نمود ولو به استناد روایتی ضعیف؛ بنابراین اکثر الفاظ تکفیر که در کتابهای مذکور هستند نمی توان با آنها حکم تکفیر را صادر نمود، (تحفة المحتاج- 4/84) آنچه ذکر شد نمونه ای از اقوال علمای احناف بود؛ فقهایی مذاهب دیگر در مسایل تکفیر، دارای احتیاط بیشتری هستند.

تکفیریها خود را محور اصلی تفکر سلفی قلمداد کرده، بر سلفی بودن اصرار دارند، آنان سعی دارند سایر جریانهای سلفی را با محور خویش مدیریت نمایند. در مواجهه با گروههای تکفیری، این حرکت انحرافی را باید در تضاد با اصول و باور سلف دانست و بر عدم مصادره این عنوان از سوی آنان، تأکید کرد؛ راهکاری که در سخن مقام معظم رهبری چنین بیان میشود: «سلفی گری اگر به معنای اصولگرایی در کتاب و سنت و وفاداری به ارزشهای اصیل و مبارزه با خرافات و انحرافات و احیاء شریعت و نفی غریبزدگی باشد، همگی سلفی باشید و اگر به معنای تعصب و تحجر و خشونت میان ادیان و مذاهب اسلامی ترجمه شود، با نوگرایی، سماحت و عقلانیت- که ارکان تفکر و تمدن اسلامی اند - سازگار نخواهد بود و خود باعث ترویج سکولاریزم و بی دینی خواهد شد. (خطبه های نماز جمعه، مورخ 14/11/90).

تکفیر مسلمان و خروج آن از دایره ی اسلام پیامدهای ناگواری در پی خواهد داشت به عنوان نمونه به چند مورد ذکر میشود:

1- تکفیر سبب تفرقه و اختلاف در جوامع و پر کردن قلبها از کینه و دشمنی و نیز بدگمانی به مسلمانان و پیگیری لغزشها و اشتباهات آنان میشود.

2. تکفیر سبب از بین رفتن کلیات و ضروریات و مقاصد پنجگانه ای مدّشود که شریعت بر حفظ آنها توافق کرده است؛ تکفیر سبب خونریزی و مباح دانستن آن شده و این امر را بر اساس پندار باطل خود، مایه نزدیکی به خداوند، حلال شمردن اموال، و ریختن آبروی مردم تلقی میکنند که نتیجه آن از بین رفتن بنیادها، ناامنی، و ایجاد ترس و هراس در میان مؤمنان است.

3. تکفیر و فاسق دانستن، خود امری بسیار مهم است که هر کس وظیفه خویش را در آن نداند، گمراه شده و دیگران را به گمراهی مدّکشاند؛

4. تکفیر سبب تحریف امور دین و تفسیر نادرست متون بر اساس سلیق شخصی مدّشود؛

5. تکفیر از نشر و گسترش اسلام جلوگیری مدّکند؛

6. تکفیر سبب اختلاف میان حکام و مردم مدّگردد؛ بدین گونه که مردم به حکام نسبت کفر مدّدهند و هر کس درخواست آنها را اجابت نکند، به وی نسبت کفر مدّدهند، زیرا که اینان بر این باورند که حکام بر اساس شرع الهی عمل نکرده و چون مردم از این امر راضی و خشنود هستند، در نتیجه مانند حکام کافر مدّباشند. (مجموعه مقالات کنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام، جلد 4/117)

- مبانی فقهی تکفیر

در مورد این که فقه سلفیه یا تکفیری چگونه فقهی است، باید گفت در میان اهل سنت ما شاهد سه دستگاه فقهی هستیم. 1- فقه سنتی اهل سنت که بزرگترین دستگاه فقهی است، با مکاتب چهارگانه اش، از جمله مهم ترین ویژگی های فقه سنتی اهل سنت این است که سعی می کند برای پیدا کردن احکام زندگی به نص برگردد، اما هر کجا نص روشن نبود سعی می کند که توضیح یا تفسیر خودش را از احادیث یا از چهل سال صدر اسلام یا تاریخ صدر اسلام بگیرد. وقتی گفته می شود خلفای راشدین، یعنی حاکمان هدایت شده یا راه یافته، رشد در ادبیات سنی و در این جا به معنای راه یافته است. اگر هم در اینجا ها نتوانند راه به جایی ببرند به مکانیزم قیاس تکیه می کردند. بنابراین دو نوع حکم در فقهشان داشتند، احکامی که مستقیماً دلیل روشن داشتند را احکام با احاطه می گفتند و احکامی که دلیل خیلی روشن نداشتند احکام بدون احاطه می گفتند؛ یعنی در اینجا ها تردید پیدا می کردند و خیلی به عمل اصرار نمی کردند، به همین دلیل هم هست که در درون فقه سنتی نوعی محافظه کاری وجود دارد. 2- دستگاه فقهی که به فقه مقاصد معروف است. فقه مقاصد، فقه روشنگری و روشنفکری است. سابقه فقه مقاصد به قرن پنجم و افراد مهمی در این دوره بر می گردد. مکانیزم استنباط فقه مقاصد اساساً این گونه است که سعی نمی کند هر

مسئله‌ی رخ داده را به دلیل شرعی مستقیم بازگرداند، بلکه یک دایره واسطی به نام مقاصد درست می‌کند. فرض آن بر این است که قطع نظر از این احکام، ما ببینیم که شریعت برای چه آمده و چه مقصدی را دنبال می‌کند. آن وقت احکامی که به آن مقاصد نزدیک بود تجویز می‌کرد و هر عملی از آن مقاصد دور بود، نهی می‌شدند. مقاصدشان هم تقریباً پنج تا بیشتر نبود. می‌گفتند شریعت برای پنج چیز است: حفظ جان، مال، دین، عقل و عرض (آبروی جامعه و مسلمان‌ها) آنها معتقد بودند که همه احکام باید با این‌ها جور دربیاید، هرکجا که جان آدمی تهدید می‌شود نمی‌توان حکم اسلامی داد، هرکجا که مال آدمی تهدید می‌شود نمی‌توان حکم اسلامی داد. بنابراین دستگاه فقه مقاصد دو ابزار داشت که براساسش عمل می‌کرد یکی عبارت بود از مجتهدین که این احکام را استنباط می‌کردند و دوم دولت بود که باید برای اجرای این احکام، واسطه می‌شد. 3- در مقابل این دو فقه، فقهی شکل گرفته به عنوان فقه سلفی که اخیراً جدی‌تر شده است فقه سلفیه یا بنیادگرا پنج اصل نظری دارد که بسیار مهم است.

اولین اصل: این که دنیا را به طور اتوماتیک به توحید و شرک یعنی مومن و غیر مومن تقسیم می‌کنند در واقع دسته‌بندی قبلی دارالایمان و دارالکفر یا دارالاسلام و دارالکفر را همچنان حفظ می‌کنند و اساس این رابطه مبتنی بر جهاد ابتدائی و نه جهاد دفاعی است. در حقیقت در ادبیات اسلامی وقتی از جهاد بحث می‌شد از دو نوع جهاد صحبت می‌کردند ابتدائی و دفاعی. این‌ها بیشتر بر جهاد ابتدائی تاکید می‌کردند و آن را (Jihad Offensive) ترجمه می‌کنند درمقابل (Jihad Defensive). یکی از اساسی‌ترین بحث‌هایشان همین است. سلفی‌های جدید یا همان تکفریها دو اصل را با هم دنبال می‌کنند: یکی دعوت است، دیگری جهاد است؛ تحت عنوان جهاد دعوت و جهاد سلاح یا اسلحه. این دو را کنار هم قرار می‌دهند، (متن کامل سخنرانی دکتر داوود فیرحی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران در چهارمین نشست از سلسله جلسات سیاست خارجی سایت دیپلماسی ایرانی تاریخ انتشار: یکشنبه 10 بهمن 1389 کانال دیپلماسی ایرانی)

دومین اصل: اصل فقه تکفیریهای معاصر که خیلی مهم است این است که این‌ها معتقدند که باید نقل را بر عقل مقدم دانست. تقدم نقل بر عقل را اکثر دستگاه‌های فقهی قبول دارند، اما آنجا این بحث مطرح بود که بخشی از نص اجمال دارد بنابراین باید این‌ها را با مکانیزم‌های عقلی شفاف کرد. در حالی که سلفی‌ها این‌طور نیستند. بنابراین اصل مهمی که دارند و شاید هم بتوان گفت کلیدی‌ترین اصل است این که نقل بر عقل مقدم است و نص همه‌اش شفاف است و نیاز به توضیح ندارد. آنها می‌گویند توضیح کار ترسوها و محافظه‌کاران است. درواقع تکفیریهای معاصر، تفسیر^[1] و توجیه^[2] را یکی تصور می‌کنند و می‌گویند هر تفسیری نوعی توجیه است و این کار شهادت جهان اسلام را می‌گیرد.

سومین اصل: «رد تاویل» است. آنها معتقد هستند اگر باب تأویل یا تفسیر را بازکنیم اساس دین از بین می‌رود. آنها جمله‌ای دارند به این شکل که «لو فتحنا باب التأویل لانهدم الدین» اگر باب تفسیر

را باز کنیم این تفسیر تا انتها همین طور حرکت می کند و نمی شود کاری هم پیش برد.

چهارمین اصل : «فراوانی استناد به آیه» است یعنی آنها معتقدند هر حکمی را باید به آیه ای ارجاع داد. بنابراین در تمام عملیات های تروریستی خود قرآن پخش می کنند. به نحوی که می توان گفت که این عمل جزئی از آئین هایشان شده است.

پنجمین اصل : اصل «اتباع در مقابل ابتداع» است، اتباع یک واژه عربی است به معنی تبعیت کردن. سلفیان معتقدند که از نص باید تبعیت کرد و هر نوع چیز جدیدی اضافه شود نوعی بدعت است. آنها می گویند نص وجود دارد، احتیاج به توضیح هم ندارد. مشکل مسلمانان عمل است که عمل ندارند و به جای این که عمل کنند وقتشان را صرف این مکانیزم های تفسیری می کنند و توجیه می کنند. آنها کار خود را اتباع یعنی تبعیت از نص آیه می دانند. می گویند آیه وجود دارد، شما آیه را بردارید و بهش عمل کنید، دیگر احتیاج به توضیح خاصی ندارد. معتقدند آیه را هم هرکس یک مقدار ادبیات عربی بخواند می فهمد احتیاج به مجتهد، واسطه، مفسر و این جور چیزها هم نیست.

- شیوه تکفیرها در استنباط عقاید

آنها معتقدند که «باید از صحابه و تابعان پیروی کرد؛ زیرا فهم آنان، مقیاس حق و باطل است» و در این مورد، به حدیث نقل شده از رسول خدا (ص) استدلال می کنند که فرمود: «خیرُ القرون قرنی، ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم...: بهترین مردم، مردم زمان من هستند. سپس مردمی که پس از آنان می آیند. سپس مردمی که بعد از آن گروه می آیند.» (صحیح بخاری، حدیث شماره 2652، 3651 و 6429) آنگاه دوران هر کدام از سه گروه یاد شده را صد سال تخمین می زنند که مجموعاً سیصد سال می شود. ابن تیمیه و پیروانش با این حدیث، سه قرن نخست اسلامی را «که هر قرنی از نظر آنان صد سال است»، ملاک حق و باطل شمرده و آنچه را که در این زمان انجام گرفته، یا به طور عملی آن را تأیید کرده اند یا به صورت کامل می پذیرند، چون پیامبر اکرم (ص) در این حدیث، این سه قرن را قرون ممتاز شمرده است. امتیاز این قرن ها به خاطر کسانی است که در آن سیصد سال زندگی می کردند و خیر بودن آنان، موجب این است که گفتار و سکوت آنان را حجت بدانیم. البته این نظریه، با سئوالات و ابهامات زیادی همراه است.

- عدم پذیرش هر یک از اجزاء معیارهای حداقلی مسلمانی

در فقه شیعه مواردی مانند: انکار خدا، توحید، نبی اکرم و... از مصادیق کفر است، اما ابن تیمیه در مجموع الفتاوی (ج ۴، ص ۳۸۳) تمام فلاسفه را محکوم به کفر کرده است: «إن هؤلاء الفلاسفة

کفار^۱ يجب قتلهم با تفاق اهل الايمان.» سپس می‌گوید: کسانی که منکر معاد جسمانی^۲ اند و قائل به عقول عشره و تعدد قدما هستند، کافرند. ولی در فقه شیعه، اگر انکار معاد جسمانی مستلزم انکار رسالت شود، بدون تردید موجب کفر است، اما بعضی می‌گویند: این انکار، مستلزم انکار رسالت نیست. ابن تیمیه می‌گوید: اگر کسی اعتقادی پیدا کرد و این اعتقاد، لازمی داشت که مستلزم کفر باشد و او به آن توجه نداشته باشد، کافر نیست. (مجموع الفتاوی، ج ۵، ص ۳۰۶) حال باید از ابن تیمیه پرسید: پس چرا فلاسفه را محکوم به کفر کردی؟! چون این‌ها با قطع نظر از این لازم، این ادعا را مطرح می‌کنند.

امام خمینی؛ در کتاب الطهاره (ج ۳، ص ۴۴۴)، این کلام شیخ انصاری؛ را نقل می‌کند که: «منکر یکی از احکام دین، کافر است.» سپس آن را مورد اشکال قرار داده و می‌فرماید: «و التحقيق أنما يعتبر فی حقيقة الاسلام ليس إلا الاعتقاد بالاصول الثلاثة أو الاربعة.» بعد می‌فرماید: «أى الألوهية، و التوحيد، و النبوة، و المعاد على احتمالٍ، و سایر القواعد (وجوب نماز، روزه، حج و آنچه در دین آمده)، عبارة^۳ عن احکام الاسلام و لا دخل لها فی ماهية سواء^۴ عند الحدوث أو البقاء، فإذا فرض الجمع بين الاعتقاد بتلك الاصول و عدم الاعتقاد بغيرها لشبهة^۵ بحيث لا يرجوا إلى انکارها يكون مسلماً؛ یعنی واقعاً اگر قابل جمع باشد و مستلزم انکار رسالت یا الوهیت نشود، مسلمان است. البته بعد می‌فرماید: «این از حیث مقام ثبوت است و از حیث مقام اثبات، منکر معاد، به حسب ظاهر محکوم به کفر است.» آیت ا^۶ خوئی؛ نیز چنین نظری دارند و به ضابط^۷ اصول ثلاثه: خدا، توحید و نبوت معتقدند.

- انحرافات فکری تکفیرها

تکفیرها تنها روش برای تشخیص تفسیر درست اسلام را تفسیر مبتنی بر طواهر قرآن، سنت و اقوال سه نسل نخست اسلامی یعنی صحابه، تابعان و تابعان تابعان میدانند. روش جریان^۸های تکفیری در فهم کتاب و سنت، مبتنی بر يك روش نقلی ظاهرگرا و پرهیز از هرگونه تأویل و برداشت عقلایی در فهم قرآن و سنت و متکی بر اجتهادهای بد^۹ ضابطه است. اینک به چند انحراف فکری تکفیرها میپردازیم:

- در فهم و برداشت از اصول کلامی اسلام مثل: مفهوم توحید، صفات خبری و...

سلفیه با برابر کردن توحید با عبادت، اقدام به زیر سوال بردن باور و اعمال دیگر مسلمانان می نمایند آنها توحید را به «عبادت» تفسیر می کنند. محمد بن عبدالوهاب، در تعریف توحید می گوید: توحید، پرستش خداوند یکتا است (کشف الشبهات، ص ۳). گاهی از توحید در الوهیت به توحید عبادی تعبیر می کنند و توحید الوهیت را به این معنا می گیرند که «فقط خداوند را عبادت کنیم و غیر او را نپرستیم» (همان) تفسیر خاص وهابیت از توحید عبادی و توحید الوهی، باعث شد تا اعمال مسلمانان که قرن ها میان آنان رواج داشته و جزء فضایل به شمار می رفت، مورد سؤال قرار گیرد و محکوم به شرک

نکته مهمی که در بحث توحید وجود دارد این است که آنها معتقدند که حق قانونگذاری منحصرًا در اختیار خداوند است و هر نوع قانون موضوعه را نفی میکنند. بنا بر این، هر دولتی اعم شیعه و سنی علاوه بر احکام شریعت، قانونی را وضع کند، را قبول نمیکنند و چیزی به نام حوزه‌ی مباحات را نمیپذیرند. به همین دلیل؛ از نظر سلفی‌ها، هر کسی که قانونی را وضع کند، مشرک است، چون حق انحصاری خداوند را نقض کرده و وارد حاکمیت خداوند شده و بنا بر این مشرک است.

قسم دیگری از توحید که وهابیت در انواع توحید نام برده اند، توحید در اسما و صفات است. توحید در اسما و صفات یعنی که خداوند را با همان اسما و صفاتی که در قرآن و سنت ذکر شده بخوانیم و همان اسما و صفاتی را که در قرآن برای خدا به اثبات رسیده، اثبات، و آن اسما و صفاتی را که در قرآن و سنت نفی شده، نفی کنیم (العثیمین، ص 21). ظاهر این کلام مورد پذیرش سایر مذاهب کلامی است؛ اما نمی‌توان سخن زیر را از آنان پذیرفت

روش سلف در باب صفات این بوده که آن‌ها را بدون تحریف و تأویل و با همان معنای حقیقی آن‌ها به خداوند حمل می‌کردند (ابن تیمیه، ج 3، ص 6). غیر قابل پذیرش تر، سخنی است که درباره صفات خبری ابراز داشته است. وی معتقد است؛ کلماتی مانند «ید» در «یدا» و مانند آن که در قرآن آمده، باید بدون تحریف، تأویل و با همان معنای واقعی آن‌ها به خداوند حمل شود (همان، ص 8 و 9 و 17). در این دیدگاه، تأکید می‌شود که باید در همه موارد، الفاظ را به همان معنای حقیقی و لغوی آن‌ها حمل کرد؛ زیرا معنای مجازی بر خلاف اصل است (محمد بن صالح العثیمین، ص 11).

جریان سلفی‌گری تکفیری در ظاهرگرایی چنان راه افراط را پیش مدگیرد که منکران رؤیت خدای متعال در روز رستاخیز و تمام متکلمان و صوفیه را به کفر متهم مدسازد (آمنة محمد نصیر، ج 1، ص 112) ابن تیمیه با استناد به روایت ابن حنبل مدگوید مخالف روایات متواتر و مخالف اجماعات کافر است. از آنجاکه جمهور سلف معتقدند که خدا در روز قیامت با چشم سر قابل رؤیت است. از این رو منکران کافر است (مشعبی، ص 85-87. به نقل از مجموع الفتاوی، ج 18، ص 50-51) جالب آن که وی منکر شفاعت پیامبر در روز قیامت را تکفیر مدکنند. (همان، ص 88) و قائل به شفاعت آن حضرت در دنیا را نیز کافر مدشمارد. وی کافر بودن قائلان به حدوث کلام الهی را مشهور و متواتر از سلف بر مدشمارد؛ (مجموع الفتاوی، ج 17، ص 74؛ درء التعارض، ج 2، ص 37؛ برای تفصیل بیشتر ر. ک: مشعبی، ص 136-141) و وجه کفر این گروه را از آیات یازده تا بیست و شش سوره «مدثر» میدانند چراکه خدای متعال کسی را که قرآن را قول بشر دانسته، کافر شمرده است؟

ابن‌عثیمین شیخ معاصر سلفی نیز تصریح می‌کند:

(از نظر ما واجب است نصوص کتاب و سنت بر همان معانی ظاهری حمل گردد و ما از روش اهل تأویل تحریف‌گرا و اهل تعطیل و اهل تمثیل اعلان بیزاری می‌کنیم. (عثیمین، عقیده اهل السنة و الجماعة، ص 6.) ایشان در شمارش عقاید سلفی می‌نویسد:

ما بر آنیم که خدای متعال صورتی ذوالجلال و الاکرام دارد؛ دو دست کریمانه و باز؛ دو چشم حقیقی. بعد برای تأکید نظر خود می‌گوید اهل سنت اجماع دارند که چشمان خدا دو تاست!؟ و تأیید آن روایت نبوی درباره دجال است که فرمود: دجال نابینا است، ولی خدای شما نابینا نیست! و بر آنیم که مؤمنان خدای متعال را در روز قیامت با همین چشم سر خواهند دید. (ابن عثیمین، ص 5- 6)

ایشان کسانی که «قَبِضَتُهُ» در آیه وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْإِنْسَانُ جَمِيعًا قَبِضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (زمر، آیه 67) به معنای تصرف گرفته‌اند، تفسیر اهل تحریف شمرده و می‌گوید: آنان به گمان فاسد خود، با تأویل نادرست خود خواسته‌اند از دچار شدن به تمثیل و تشبیه به دور باشند در حالی که، ملك و تصرف درباره خدا که همواره وجود دارد.

وی می‌گوید: آنچه را خدا برای خود، پیامبر و سلف امت برای خدا اثبات کرده‌اند، انکار می‌کنند. از آن‌ها سوال می‌کنم آیا ایشان از خود خدا به خدا داناترند؟ اگر بگویند آری، کافرنند؛ و اگر بگویند، نه! گفته می‌شود آیا شما در بیان معانی از خدا فصیح‌تر هستید؟ اگر بگویند آری، باز هم کفر ورزیدند و اگر بگویند، نه دشمنی ورزیدند؟ بنابراین ما می‌گوییم خدا با رساترین بیان گفته است: زمین در روز قیامت در دستان اوست و رسول اکرم (ص) با گرفتن قلم میان انگشتانش مطابق آیه بر آن اقرار کرده است. از این‌ها پرسیده می‌شود آیا شما از پیامبر به مردم دلسوزترید؟ خواهند گفت نه! پس ما گنه‌کار نیستیم گنه‌کار کسی است که کلام خدا را تأویل می‌برد. افزون بر آن مطابق حدیث، خدا نه تنها دست، بلکه انگشت نیز دارد!؟ انگشت واقعی مانند دست واقعی. بنابراین، مراد از «علی اصبع»، سهولت تصرف الهی نیست، بلکه این خطای اهل تحریف است. منهج اهل سنت و جماعت در مورد این‌گونه آیات این است که تأویل جایز نیست، بلکه واجب است تا آن صفات را با همان معنای رایج در زبان عربی بپذیریم؛ زیرا خدای متعال با زبان عربی پیامبرش و دیگر مؤمنان را مورد خطاب قرار داد، پس معنای عربی صفات را می‌پذیریم؛ ولی نباید کیفیت آن‌را تعیین کنیم و یا آن‌را با صفات مخلوقین تشابه یا تماثل کنیم. بنابراین، کسانی که صفات ساق یا ید و دیگر صفات را تأویل می‌کنند، درحقیقت از سخنی باطل و بد‌برهان پیروی می‌کنند که هیچ تأییدی از آن برداشت خود از جانب خدا و رسول ندارند. (ابن عثیمین، ج 2، ص 532؛ و بقیه سلفی‌ها نیز همین عقیده را دارند؛ ر. ک: مجموع فتاوی

سؤالی که در اینجا مطرح است، و جریان سلفی از پاسخ بدان همواره عاجز بوده و ناچار است یا به يك نوع تأویل قائل شود و یا اینكه سر از تشبیه و تجسیم در آورد، آن است که مطابق نظر آنها که خدای دو تا دست دو تا چشم و يك صورت دارد! آیا دستان و چشمانش همانند مردم است یا نه متناسب با شأن خداوندی! اگر اولی را بگویند؛ اهل تشبیه خواهند بود و اگر دومی را بگویند، اهل تأویل؛ چون بر ظاهر آیه حمل نکردند در چنین آیاتی مطلقاً قید مانند متناسب با شأن ذکر نشده است. بنابراین چرا آیات را بر معنای ظاهری صرف حمل نمیدانند و کسانی که اینکار را میدانند، تحریفگر میدانند! (همان) بنابراین سلفی سطحبگرا، آیات را یکسویه و بدون توجه به قراین نقلی و عقلایی، تفسیر میداند.

متأسفانه برخی از اهل حدیث و فرقه هایی چون کرامیه و مشبهه و... به این انحراف عقیدتی دچار شدند و اکثر متفکران مسلمان و مذاهب کلامی از آنان تبرئ جسته اند.

- در مفهوم بدعت:

بدعت از نظر لغوی یعنی چیزی را بدون سابقه و الگوی قبلی ایجاد کردن، یا گفتاری را بی پیشینه بر زبان آوردن می باشد و اما بدعت از لحاظ اصطلاحی یعنی امر تازه ای که اصلی در کتاب و سنت ندارد (محمد ابن بابویه، ۱۴۱۳ق/۱۳۷۱ش).

اصطلاح بدعت از جمله مفاهیمی است که مبنایی قرآنی ندارد. به عنوان مثال خداوند آیینی به نام رهبانیت را به عنوان یک رسم دینی برای مسیحیان مقرر نکرد و خود [راهبان](#) این رسم را باب کردند و بدعت گذاشتند:

- در آیه ای دیگر خداوند به منکران [بیامیر اسلام](#) (ص) می گوید: در آیین خدایم، [رسالت](#) دادن به شخصی چون محمد (ص) امری تازه و بدعت نیست، بلکه خداوند پیش از آن حضرت هم، به کسانی این مقام را واگذارده است (محمد ابن سعد، بی تا)

بدعت در شریعت دارای سه رکن می باشد که عبارتند از:

الف . رکن نخست :

رکن نخست بدعت، دستکاری و نوآوری در شریعت است. یعنی نسبت دادن چیزی به شریعت که در آن وجود ندارد. ولی اگر نظریه ای تازه مطرح شود که دستکاری و نوآوری در شریعت نبوده، بلکه تنها نظریه جدید علمی باشد که به شریعت ارتباطی نداشته باشد، بدعت به شمار نمی رود. گرچه ممکن است حرام باشد.

رکن دوم بدعت: این است که اندیشه ای را که به خدا نسبت داده می شود، در میان مردم اشاعه داده شود در واقع بدعت، گسترانیدن اندیشه ای است که به خدا نسبت داده شده.

رکن سوم بدعت در شریعت این است: که در شریعت دلیلی بر مشروعیت آن نداشته باشیم «ما لیس منه» (آیه ۱۱ العظمی سبحانی، بی تا، ج ۵۶، ص ۳۹۹) چون اگر در شریعت دلیل باشد؛ دیگر بدعت نیست هر چند چیز نو و جدیدی باشد؛ مثلاً قرآن مجید مردم را به حب اهل البیت (علیهم السلام) دعوت کرده است پس حب اهل البیت (علیهم السلام) اصلی است که در شریعت وجود دارد اما چراغانی و نورافشانی کردن در شب نیمه شعبان و ولادت ائمه (علیهم السلام) هر چند به صورت جزئی در شریعت نیست ولی چون ریشه در شریعت دارد که همان حب اهل البیت (علیهم السلام) و اظهار محبت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) می باشد لذا خداوند متعال در قرآن مجید «حب اهل بیت (علیهم السلام)» (قربی) را یکی از وظایف مؤمنان شمرده است. (شوری / ۲۳)

همچنین ساختن قبور، تعمیر و نگهداری حرم ائمه (علیهم السلام) و تجلیل از شخصیت آنان گرچه ممکن است دلایل خاصی نداشته باشد، اما دلایل عمومی بسیاری بر آن دلالت می کند که یکی اظهار محبت به این بزرگان می باشد و مفهوم عمومی آیه ذی القربی بر این مدعی و جواز آن دلالت دارد.

با این مقدمه باید گفت که تکفیریه‌ها در مفهوم بدعت نیز دچار انحراف شدند به نظر آنان بدعت هر آن چیزی است که بعد از سه قرن اول؛ یعنی قرن صحابه، قرن تابعین، و قرن اتباع تابعین، حادث شده است، که مطلقاً مذموم است.

تکفیریه‌ها، هر امر و کار جدیدی که در عصر نبی مکرم (ص) بدان عمل نمی شده، بدعت مدعی نامند و به دنبال آن، برچسب تکفیر مدعی زنند؛ این اقدام با روح آیات قرآن منافات دارد، زیرا یکی از ارکان و شاخصه‌های بدعت، انتساب یک عمل به شارع مقدس و انجام آن به عنوان یک عمل شرعی مدعی باشد و واضح است تمامی مواردی را که تکفیریه‌ها بدعت مدعی شمارند یا به عنوان یک عمل عرفی بدون انتساب به شرع انجام می گیرند و یا آن‌ها مشمول عمومات و اطلاقات آیات و روایات مدعی شود که از مصادیق سنت محسوب می شود و ارتباطی به بدعت ندارد.

سلفیه با استناد به حدیث نبوی (ص): «خیر الحدیث کتاب الله»، وخیر الهدی هدی محمد وشر الأمور محدثاتها وکل محدثة بدعة، وکل بدعة ضلالة»، (مسلم، 876؛ نسائی، ج 3، ص 88) خود را اهل سنت و جماعت و فرقه ناجیه و فرقه‌های دیگر مانند قدریه، خوارج، معتزله، اشاعره، رافضه، جهمیه، امامیه را اهل بدعت مدّشمارند و از آنان تبرا مدّجویند. (عبد القاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص 317 و 320 و 93)

- تلقی نابجا از اعمالی که آنها را منافی توحید میدانند :

تکفیریه‌ها یا همان سلفیهای تکفیری در مفاهیمی مانند کفر، شرک، بدعت و مانند آن (برای اطلاع بیشتر ر. ک: مکارم شیرازی، وهابیت بر سر دو راهی) توسعه معنایی و مصداقی گسترده قائل شده‌اند و براساس آن اقسامی را برای توحید درست کرده‌اند که با دیدگاه‌هایشان در چنین مفاهیمی مطابق باشد. (جهادبن عبد الإله الخنیزی، السلفية و الشيعة، ص 126) ابن‌تیمیه معتقد است که بسیاری از عقاید و اعمال جاری مسلمانان با توحید در عبادت منافی است، مانند اعتقاد به شفاعت یا حاجت خواستن و توسّل به اولیاء (ر. ک: مرتضی مطهری، مجموعه‌آثار، ج 1، ص: 52) براساس مبنای آنها، شرک خفی همانند شرک جلی است. بر این اساس درخواست چیزی از غیر خدا که قدرت به انجام آن مخصوص خدا باشد، شرک است و با عبادت جمع نمیداشود؛ ما کانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ. (توبه، آیه 17) خواندن انبیا و اولیا برای دفع خطر و رسیدن به مقصود و گفتن «یا محمد» و «یا علی» شرک است؛ به دلیل آیه وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنَ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ (احقاف، آیه 5-6) و آیه وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ. (فاطر، آیه 13-14) و اگر عذر آوردند که آنها معبود نیستند، بلکه باب حاجت و شفیع و وسیله‌ای به جناب الهی هستند، همین سخنان را مشرکان نیز گفتند که مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُوا بُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى. (زمر، آیه 3) و بنابراین، مسلمان را مشرک و خون و مالشان را هدر مدّدانست. و هم‌چنین قسم‌خوردن و قسم‌دادن به غیر خدا به عقیده آنان شرک است و بیشتر این مطالب را ابن‌تیمیه در ضمن منهاج السنه، متعرض شده است.

محمد ابوزهر مدّنویسد: نگاه سلفیان به مسئله توحید بدان‌گونه است که آن را نخستین پایه اسلام مدّدانند و به‌اجمال به آنچه تمام مسلمانان برتوحید و وحدانیت خدا تأکید مدّورزند، موافقت‌دارند ولی مسائلی را منافی با یکتاپرستی فرض مدّکنند؛ به عنوان نمونه توسل به بندگان خاص خدا، زیارت روضه شریفه، دعا روبه‌روی ضریح شریف پیامبر یا ولی خدا را منافی با توحید مدّشمارند. (ابوزهره،

تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص 192- 193). بسیاری از احادیثی را که درباره فضایل اخلاقی اهل بیت پیامبر (ص) در صحاح و مسانید و حتی مسند احمد بن حنبل وارد شده است مردود می‌دانند. (ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، قاعدة الجلیله فی التوسل و الوسيله، ص 186- 184)

- تحولات فقه تکفیر

فقه سنتی تکفیر بیشتر در ضروریات احکام بود تا عقاید؛ در تکفیر بیشتر در مورد منکر روزه، حج، جهاد و این مسائل بحث می‌کردند. ولی از حدود نزدیک بیست سال پیش در دستگاه‌های تکفیر در اهل سنت، دگرگونی پیش آمد و آن این بود که اکثر تکفیرها به باورها ارجاع پیدا کرد به جای اینکه به فروع ارجاع پیدا کند. از حدود سال 1995 میلادی به بعد شاهد این چرخش هستیم که عوامل تکفیر به جای اینکه به سمت ضروریات احکام یا فروع شرعی برود به سمت باورها یعنی عقاید رفت. قبلاً عقاید بود ولی عقاید عموماً در حوزه تأویل جا می‌گرفت و راه به تکفیر باز نمی‌شد. در این دوره در تکفیر شاهد سه دگرگونی انقلابی و ویرانگر هستیم: اولی تغییر عوامل تکفیر از احکام به سمت باورها است که آثار عجیبی داشت. مثلاً مفهوم بدعت به سمت باورها رفت به این معنا که هر نوع اعتقاد به دموکراسی و انتخابات به معنی مخالفت با حاکمیت الهی تلقی شد. یا بحث نفاق و شرک هم به سمت باورها رفت. مثلاً شرک به تمام کسانی که باورهای اعتقادی مخالف اهل سنت – به خصوص سلفیه – داشتند، کشیده شد و کسی که در تیغ آنها قرار گرفت شیعه بود.

دومین تحول بسیار مهم این بود که فقه تکفیر جدید به سمت تکفیر حکام رفت، در حالی که در گذشته اصلاً این مسئله اتفاق نمی‌افتاد. تکفیر، سیاسی شد اما در گذشته در حوزه مدنی بود؛ یعنی تکفیر روی افراد عمل می‌شد. این دو تحول، بسیار مهم است.

سومین تحول مهمی که رخ داد این بود که در فقه قدیم حکم تکفیر از درون محکمه بیرون می‌آمد در حالی که حکم تکفیر از این پس احتیاج به محکمه نداشت و با احتمالی حکم تکفیر می‌دادند. یعنی گروه‌ها، جریان‌ها و افراد خودشان هم قاضی شدند و هم مجری؛ و سلاحی دستشان گرفتند و افرادی را ترور کردند و ابتدا رهبران و مدیران امنیتی کشورهای عربی را ترور کردند. به این ترتیب نسل دوم فقه تکفیر با سه ویژگی بسیار بزرگ ظاهر شد: مهاجرت از احکام به اعتقادات، دوم مهاجرت از ضرورت اطاعت از حاکم به تکفیر حاکم و سوم حلقه تکفیر یا فرایند تکفیر از بیرون دادگاه‌ها شروع شد. الان شخص را قبل از اینکه بگیرند حکمی برایش صادر کرده‌اند و شخص موقع اجرا می‌فهمد که تا مرگ یک ثانیه بیشتر فاصله ندارد. این اتفاقاتی است که رخ داده و باعث شده است که این فقه رادیکال‌تر شود.

- گفتار علمای مذاهب درباره تکفیر و منع آن

اگرچه در طول تاریخ عده‌ای با بهره‌گیری از جهل مردم و با نیرنگ اسلام‌دوستی، در صدد گسستن برادری و وحدت در بین مسلمانان بوده‌اند، در حال حاضر تکفیریه‌ها و ام‌دار افکار آن افرادی هستند که در طول تاریخ در فکر برهم زدن اتحاد جهان اسلام بوده‌اند. که مولد آن ابن‌تیمیه است که تکفیر معین از او صادر شده است اما اهل سنت با زیرکی تمام، پی به این نیت ناپاک آنها برده و با تمام قوا چه در مرتبه نظر (فکر و تفکر) و چه در مرتبه عمل دست به کار شده‌اند. اکنون به دیدگاه چند تن از علمای مذاهب جهان اسلام به عنوان شاهد مثال در مورد تکفیر می‌پردازیم:

شیخ الازهر، احمد الطیب در برنامه هفتگی‌اش در تلویزیون رسمی کشور مصر که به ارائه نظرات فقهی‌اش می‌پردازد، درباره تکفیر چنین گفته: تکفیری‌ها باید متوجه عواقب اصرار بر صدور فتاوی تکفیری در حق دیگران آن هم بدون دلیل خاص باشند. تکفیر یک فرد حق الهی است و نه حق بندگان خدا و اگر کسی [مرتد] و کافر شود بدون شک باید دلایل آن قطعی باشد و تفسیربردار و تاویل‌بردار نباشد. همچنین گفته افراد عادی حق ندارند شخص معینی را کافر قلمداد کنند بلکه چنین حکمی تنها در اختیار ولی امر، [قاضی و حاکم شرع] است که باید مطابق با شریعت اسلامی باشد. وی از علمای اسلامی خواستار وضع شروطی محکم و متقن در این باره شده و افزوده: این شروط باید حتما محقق شود و مانع کسانی باشد که می‌خواهند از احکام مربوط به تکفیر افراد سوءاستفاده کنند.

و تأکید کرده کسی که حکم ارتداد و کفر فردی را می‌دهد باید به آنچه که حکم می‌کند عالم باشد و یقین داشته که فرد مورد نظر از اسلام خارج شده است مثل کسی که یکی از اصول [اساسی] اسلام را عامدانه و در حالت «غیرمضطرب» منکر شده است.

یکی از فتوایی که بر ضد تکفیر آمده فتوای شیخ قرضاوی پس از برگزاری «کنفرانس بین‌المللی مذاهب اسلامی و چالش‌های معاصر» که در آبان 1384ش/ 1326ق به همت «دانشگاه آل‌البیت اردن» در شهر «عمان» برگزار شده بود، صادر گردید و در کنار فتاوی دهها نفر دیگر از علمای شیعه و سنی منتشر شد و مجموعه کامل آنها به عنوان يك «سند مهم تاریخی» در اردن به ثبت رسید و در کتاب «اجماع المسلمین علی احترام مذاهب الدین» با مقدمه مرحوم شیخ سیدمحمد طنطاوی – شیخ الازهر – در 800صفحه در عمان به چاپ رسیده است. متن فتوای شیخ یوسف عبدا القرضاوی در صفحات 159 تا 186، همین کتاب (عمان، چاپ سوم: 1427ق/ 2006م) درج شده است که می‌توان آن را «رساله»‌ای مستقل در این زمینه به حساب آورد.

شیخ قرضاوی در پاسخ به سؤال: آیا تکفیر پیروان مذاهب عقیدتی، فقهی و سلوکی، تنها به خاطر مخالفت در مذهب و نظر، جایز است؟ چنین نوشته است:

الحمد لله و الصلاة و السلام علی سیدنا رسول الله صلی الله علیه و سلم. در پاسخ سؤال، پس از آرزوی

توفیق الهی می‌گوییم: هرکس از روی اخلاص قلبی بگوید: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله» مسلمان است، از همه حقوق مسلمانی برخوردار است و همه تکالیف آن هم برعهده او خواهد آمد. این چنین کسی از خلود در آتش جهنم نجات یافته است. اگر فقط از سر زبان شهادتین بگوید و قلبش به آن ایمان نداشته باشد، منافق است. در ظاهر، احکام مسلمانان بر او جاری می‌شود، هرچند که در پایین‌ترین طبقات جهنم، جای اوست.

یکی از علمای اهل سنت به نام محمود صبیح در مورد نظرات ابن‌تیمیه با نگاه انتقادی نگاه می‌کند و با نگاشتن کتاب معروف "اخطا ابن‌تیمیه فی حق رسول الله و اهل‌بیت" (اشتباهات ابن‌تیمیه در حق پیامبر و اهل‌بیت ایشان) ضربه مهلکی به بدنه تکفیرگراها زده است. وی در این کتاب می‌نویسد: ابن‌تیمیه خود را افضل از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانست، چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خون مسلمانان را محترم می‌شمرد، ولی ابن‌تیمیه و یارانش آن را مباح می‌دانند. (صبیح، محمد السید، ص 5 و 6 و 28 و 264 و 51 و 270)

یکی دیگر از عالمان اهل سنت به نام "عبد الله هروی" با بررسی آراء ابن‌تیمیه در باب امام علی علیه السلام، به نقد آن با استناد به نظرات بزرگان اهل سنت پرداخته است. وی با نقل کلماتی از بزرگانی همچون ابن حجر عسقلانی، ابن‌حبان و حاکم نیشابوری به رویارویی با تفکرات ابن‌تیمیه رفته است و با این جهت‌گیری، تفکر ابن‌تیمیه را جدا از تفکر اهل سنت معرفی می‌کند. او با نوشتن کتاب "المقالات السنیه فی کشف ضلالت احمد بن تیمیه «گفتارهای نیکو در کشف گمراهی‌های ابن‌تیمیه»" با صراحت افکار ابن‌تیمیه را گمراهی و باطل می‌خواند (هروی، عبد الله، 1417 ق. ص 183، 189)

نظر امام خمینی در این باره: آنچه از روایات استفاده می‌شود این است اقرار به شهادتین، تمام حقیقت اسلام است و هر کس آن دو را بگوید، آثار اسلام بر او مترتب می‌شود. (امام خمینی، کتاب طهارت، ج 3، ص 317 و 635)

نظر آیت الله خوئی در مورد تکفیر: انکار ضروری مستلزم کفر و نجاست منکر است، آنجا که ملازم با تکذیب نبی باشد، مثلاً طرف با علم به این که آنچه را انکار می‌کند جزء دین است، انکار نماید و اما اگر این شرط محقق نباشد منکر آن کافر نیست، مخالفان ولایت هر چند منکر امامت امامان هستند ولی چون یقین ندارند پیامبر (ص) چنین مطلبی را فرموده است و لذا انکار آنان مایه کفر نیست. بنابراین ولایت از ضروریات «مذهب شیعه» است و از ضروریات دین نیست. (خوئی، کتاب طهارت، ج 2، ص 86) ما به گفتار همین افراد که از استوانه‌های فقه شیعه هستند اکتفا می‌کنیم.

همچنین هیأت کبار متشکل از 20 نفر از بزرگترین علمای اهل سنت در جلسه 49 در طائف در تاریخ

4/1419/2 بیانیهای بر رد و محکومیت وهابیت و دیدگاه تکفیرها صادر کردند و حوادثی را که در کشورهای اسلامی و غیر آن، از تکفیر و انفجارها و امور ناشی از آن، از خونریزی ها و نابود کردن مؤسسات مختلف اتفاق افتاده، مورد بررسی قرار دادند، و نظر به اهمیت این موضوع و پیامدهای آن، این مجلس تصمیم گرفت حکم این موضوع را طی بیانیه ای به عنوان خیرخواهی الهی بندگان خدا و ادای تکلیف بیان داشته به تمام مردم جهان اعلام کند که اسلام از این گونه عقیده های باطل بیزار است و آنچه در بعضی از کشورها از ریختن خون بی گناهان و منفجر ساختن مساکن و مرکب ها و مراکز عمومی و خصوصی و تخریب کارگاه ها و مانند آن صورت می گیرد، عملی جنایت کارانه می داند که اسلام از آن بیزار است. همچنین هر مسلمانی که به خدا و روز جزا ایمان دارد از این اعمال بیزار می باشد، و این کارها تنها کار کسانی است که دارای افکار منحرف و گمراهند و گناه و جرم آن به گردن آنهاست و هرگز نباید به حساب اسلام و مسلمانی که به هدایت اسلام هدایت شده اند و متمسک به کتاب و سنت و پیرو قرآن مجیدند، گذارد. این کارها فساد و جنایت بزرگی است که شریعت اسلام و فطرت پاک انسانی آنها را نمی پذیرد؛ لذا روایات اسلامی به طور قاطعانه آن را تحریم کرده و از همنشینی با این گونه افراد بازداشته است سپس این بیانیّه با آیات و روایاتی که نشان می دهد اسلام دین محبت و دوستی و تعاون در نیکی و تقوی و گفتگوی منطقی و حکیمانه و پرهیز از هر گونه خشونت و پرخاشگری است، پایان داده شده است. (معجم طبقات المتکلمین، ج 4، ص 100)

با توجه به بیانات ارزشمند عالمان پر نفوذ اهل سنت، روشن می شود که جریان تکفیر برگرفته از گمراهی ها است که اشخاصی همچون محمد بن عبدالوهاب و... در مقام عمل و نظر مرتکب شده اند.

- سیره عملی پیامبر، ائمه معصومین و ائمه مذاهب در موضع تکفیر

خداوند در قرآن، پیامبر را رحمت معرفی می کند. وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ (انبیاء، آیه 107) ما تو را نفرستادیم مگر به عنوان رحمت برای جهانیان. چون «العالمین» به صورت جمع و با الف و لام است، (طباطبایی، المیزان، ج 14، ص 467) پس رحمت وجودی و همیشگی پیامبر، شامل همه مؤمنان و کافران و اهل کتاب می شود. نیز می فرماید إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ. (قلم، آیه 4) جنبه بشارت دهی رسول، مقدم بر انذار است بِشِيرَاءٍ وَ نَذِيرٍ (سبا، آیه 28) و مُبَشِّرٍ وَ نَذِيرٍ. (احزاب، آیه 45)

علامه طباطبایی درباره دعوت پیامبر به نقل از مرحوم کاشف الغطا از کتاب «المثل العليا فی الاسلام لا فی بحمدون» می فرماید: راه هایی که برای اصلاح جامعه وجود دارد منحصر در سه نوع است.

اول: بیان خطبه ها و مواعظ و نوشتن مقالات و تألیفات و ... ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ

بِإِلْهِكُمْ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ... (نحل، آیه 125) و فرمود: ادْفَعُوا بِاللَّسَاتِي هِيَ أَحْسَنُ ... (مؤمنون، آیه 96) اسلام این شیوه را در اول بعثت به کار گرفته است.

دوم: مقاومت مسالمتآمیز و سلبی و لَا تَرْكُزُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا (هود، آیه 113)

سوم: قیام مسلحانه و جنگ که اسلام این روش را نیز در مواردی پیشنهاد کرده و دستور داده است. (طباطبایی، ج 4، ص 259-261) که در اینجا میبینیم که آخرین روش قیام مسلحانه است.

رسول خدا ابتدا امر به خواندن (علق، آیه 1) و بعد امر به انذار مَدِّشود (مدثر، آیه 2). سپس خویشان نزدیک، سپس قوم خودش و بعد از آن اعراب اطرف خود و سپس همه اعراب و در آخر، همه جهانیان را دعوت مَدِّکند. چندین سال بدون نبرد و بدون جزیه دعوت به اسلام داشت و مأمور به نهی و صبر و گذشت بود. پس از آن، به هجرت و بعد از آن به مبارزه و جنگ اجازه داده شد. ابتدا با کسانی که با او قتال مَدِّکردند، مقاتله مَدِّکرد. سپس مأمور به مبارزه با مشرکان شد و پس از امر به جهاد، کفار سه دسته بودند: اهل صلح و سازش، اهل جنگ و اهل ذمه. با گروه اول بر اساس عهد و صلح رفتار مَدِّکرد و عهدشان را نگه مَدِّداشت تا زمانی که عهد را بشکنند و صرفاً با عهدشکنان مَدِّجنگید. با گروه دوم، یعنی با کفار جنگجو، با شمشیر و با منافقان، با حجت و برهان مَدِّجنگید و با گروه سوم در صورت پرداخت جزیه صلح برقرار مَدِّشد. (ابنالقیم، زادالمعاد فی هدی خیرالعباد، ج 3، ص 158)

رسول خدا تابع فرمان خداوند بود. خداوند حتی احسان به کفار را مظهر عدالت مَدِّداند و بدان سفارش مَدِّکند. لَا يَنْهَآكُمُْ اللَّهُ ... أَنْ تَبْرَوْهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ ... ؛ (ممتحنه، آیه 8) خداوند نخواسته است شما را از احسان و عدالتورزی با کسانی که با شما در دین قتال نکرده (یعنی کفار نقاط دیگر و غیر مکّه) نهی کرده باشد، چون احسان به این کفار، عدالتی است از سوی شما و خداوند عادلان را دوست مَدِّدارد. (طباطبایی، المیزان، ج 19، ص 399) روزی پیامبر اسلام در جمعی از اصحابش حاضر شد، فرمودند: مالک را نمَدِّبینم؛ یکی از مسلمانان با عصبانیت گفت: یا رسول الله! او منافق شده! حضرت رسول گفت: چه مَدِّگویی؟ گفت: مَدِّبینم رفت و آمدش با آننهاست حضرت فرمود: با «لا اله الا الله» چه مَدِّکنی؟ یعنی ساده نیست گوینده «لا اله الا الله» را کافر و منافق نامید. (محمد قاسم، قاسمی، مجله تفکر آری تکفیر، سخنرانی مورخ 27 / 10 / 1389)

ابوجنیفه می فرماید: «لأنکفر احدا من اهل القله بذنب مالم يستحلها»؛ ما هیچ کس از اهل قبله را به سبب گناه و معصیت آن تکفیر نمَدِّکنیم تا زمانی که آن را حلال نداند. حضرت امام ابوجنیفه حتی مَدِّفرمایند: «مانحوه برخورد با خوارج را از حضرت امیرالمومنین علی بن ابوطالب آموختیم که ایشان

خارج را تکفیر نکردند و حتی برای آن‌ها از کلمه اخوانا استفاده نمودند.

ابوحنیفه در شرح فقه اکبر و شیخ ابوالحسن اشعری در حواشی شرح عقاید، نظریه اهل سنت و جماعت را بیان کرده‌اند: «ومن قواعد اهل السنة و الجماعة ان لا یکفروا احد من اهل القبلة». «وسیاقها عن ابی حنیفه ولا نکفر اهل القبلة بذنب انتهى فقیده بالذنب فی عبارته الامام واصله فی حدیث ابی داود»؛ از قوانین و قواعد اهل سنت این است که کسی را تکفیر نکنند. (مجموعه مقالات کنگره جهانی جریانه‌های افراطی و تکفیری)

شافعی می‌فرماید: «لا ارد الشهادة احد من اهل هواء». (مجله هفت اقلیم شرق، ویژه نامه همایش علمی تفکر آری تکفیر)

مالک می‌فرماید: «اگر 99 درصد احتمال کفر کسی را می‌دهید و فقط یک درصد احتمال ایمان او وجود دارد، به علت حسن ظن به مسلمان، باید عمل او را بر مومن حمل کرد.

همچنین در عقاید علامه طحاوی آمده است: «ونسئى اهل قبلتنا مومنین ماداموا بما جاء به النبى معترفین وله بكل ما قاله و اخبر مصدقین»؛ اهل قبله تا زمانی که به دستورهای پیامبر اسلام و به تمام آنچه پیامبر گفته و خبر داده است، مومن معترف باشند، مسلمان و مومن خواهند بود. (مجموعه مقالات کنگره جهانی جریانه‌های افراطی و تکفیری)

نتیجه‌گیری:

تکفیر، ابزاری برای هر اندیشه و فعالیت طرد کننده و دور کردن مخالف- هرچند با جزئیات و تفصیل- شمرده می‌شود. تکفیر، به دستاویزی برای جهاد و کاربرد قدرت و زور حتّی در محدوده امر به معروف و مجازات کردن مردم کشورهای غیر اسلامی تبدیل شده است. اختلافات اندیشه تکفیریهای معاصر با فقه فقها و بزرگان مذاهب در مسأله تکفیر، اختلافی بزرگ و آشکار است و نمونه آن منحصر نکردن حکم تکفیر در قضات و مجتهدین، پذیرش تکفیر مذهبی، نشان دادن بدعت به جای تکفیر- در زمان محقّق نشدن مقدّمات آن-، تکفیر با مسائل اجتهادی و سریان دادن تکفیر معین از راه تکفیر مطلق، علیرغم تفاوت‌های میان این‌دو است. هم‌چنین تکفیرکنندگان قواعد شرعی زیادی را باطل و بدّاثّر کرده اند؛ از جمله: اصالت صحت رفتار مسلمان، اصالت تعبّد به ظاهر، قاعده عدم تکفیر حاکم به سبب گناهان و تکیه نکردن بر لوازم و نتایج و ...

تکفیریها به شدت نیازمند بازخوانی نص شریعت هستند و نیز نیازمند بازنگری در فتاوای شیوخ خود

هستند فتواهایی که مدتهای طولانی اینها را به زنجیر کشیده است و از تعامل نقادانه و خالی از تقدیس به دور داشته است آنها از حقیقت دین فاصله گرفته و به نصوص دین نگاهی ابزاری دارند.

و در آخر پیشنهاد میکنیم به سبب این انحرافات بزرگ که در جهان اسلام پدید آمده و باعث سوء استفاده بیگانگان و مخالفان اسلام گردیده است علمای اسلام جمع شوند و تلاش نمایند که انگیزههای تکفیرها را پیدا کنند و برای خنثی سازی آنها راهکاری بیاندیشند و برای ایجاد حرکتهای فکری و فرهنگی در سطح جهان اسلام کوشش نمایند و برعلیه تکفیرها در سطوح مجامع بین المللی در چارچوب مبارزه مشترک جهانی علیه تروریسم اقدام نمایند. و درباره شرایط تکفیر و تکفیر شوندهگان بحث و مبادله نظر نمایند .

منابع:

1- قرآن کریم

2- ابن بابویه، محمد، الاعتقادات، به کوشش عصام عبدالسید، قم، 1413 ق،

3- ابن فارس، معجم مقاييس اللغة، ابن دريد، جمهره اللغة، جلد 1،

4- ابن منظور، لسان العرب،

5- ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم بن عبد السلام، قاعدة الجلية فى التوسل و الوسيلة، دارالكتاب العربى، بيروت 2006 م.

6- ابوزهره، محمد، تاريخ المذاهب الاسلاميه، دارالفكر العربى، القاهرة، 1996 م.

7- بغدادى، عبد القاهر بن طاهر بن محمد بن محمد، الفرق بين الفرق، دار المعرفة، بيروت 1424 ق

8- پاىگاه اطلاع رسانى مركز بررسىهاى اسلامى

9- پژوهنده، محمد حسين (1386) آسيب شناسى وحدت اسلامى، نشریه علوم اجتماعى مجله پژوهشهای اجتماعى اسلامى.

10- حر عاملی، محمد بن حسن ، وسائل الشيعه ، تفصيل وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعه ، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث.

11- خبرگزاری فارس

12- درء التعارض العقل و النقل، مكتبة الرشد- ناشرون، الرياض 1427 ق

13- سبحانى، اندیشه اسلامى ، جلد 1، مترجم، محمد محمد رضاى

14- سبحانى، جعفر، الايمان و الكفر فى الكتاب و السنه، قم ، مؤسسه امام صادق (ع) ، 1416 ق،

15- صبيح، محمد السيد، اخطاء ابن تيميه فى حق رسول الله و اهل بيته، ص 5

و 6 و 28 و 264 و 51 و 270

16- طباطبائی، المیزان،

17- عاملی، شهید اول، القواعد و الفوائد،

18- عثیمین محمد بن صالح عقیده اهل السنة و الجماعة، مدار الوطن للنشر، ریاض 1404 ق.

19- عثیمین محمد بن صالح، القول المفید علی کتاب التوحید، دار ابن جوزی، الریاض 1417 ق.

20- علماء نجد، الدرر السنية فی الأجوبة النجدية، محقق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، 1417 ق / 1996م

21- علوی، سید مجتبی، فرهنگ لغات کامل در قرآن، قم، چاپ اول: سلمان فارسی، 1365.

22- علیزاده موسوی، مهدی، ایمان و کفر، جلد 1، دارالاعلام لمدرسه اهل البيت (ع)، قم، چاپ اول، 1393 هجری شمسی.

23- فخرالدین رازی، المحصول، به کوشش طه جابر، فیاضی علوانی، 1400 ق.

24- قریب گرکانی، محمد حسین، «تاریخ وها بیت» به کوشش: رسول جعفریان، هفت آسمان، پاییز و زمستان 1378، شماره 3 و 4، ص 177- 196.

25- قطب، محمد، مفاهیم ینبغی ان تصحح، بیروت، دار الشروق، چاپ نهم، 1415 ق. ص 127

26- کاظم زاهد، عبدالامیر، مقاله فقه تکفیر میان برهان شرعی و فقه خودشاخته، مترجم، میثم صفری.

27- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 9، دار صادر، بیروت.

- 28- كلينيف محمد بن يعقوب، 1429 ق، الكافي جلد اول، قم دارالحديث.
- 29- كئيرى، سيد محمد، السلفيه بين أهل السنه و الاماميه، الغدير، بيروت 1418 ق.
- 30- مجلسى، محمد باقر، بحارالنوار،
- 31- مجموع الفتاوى، كتاب التفسير، مكتبة الرشد، بيروت 1426 ق
- 32- مجموعه مقالات كنجره جهانى جريانهاى تكفيرى، 7 جلد، دارالعلام لمدرسه اهل البيت (ع) ، قم ، چاپ اول
- 33- محمد نصير آمنه، الشيخ الامام محمد بن عبد الوهاب ومنهجه فى مباحث العقيدة، كتابخانه المكتبه الشامله مدرسه فقاها، [بدتا].
- 34- مسلم بن حجاج، صحيح مسلم،
- 35- مشعبى عبد المجيد بن سالم بن عبدا، منهج ابن تيمية فى مسألة التكفير، دار أضواء السلف، رياض، 1418 ق.
- 36- موسوعه البانى، مركز النعمان للبحوث والدراسات الإسلاميه، يمن 2010
- 37- هروى، عبدا، المقالات السنيه فى كشف ضلالات احمد بن تيميه، بيروت، دار المشاريع، چاپ دوم، 1417 ق. ص 183، 189.

([11](#)) Interpretation

([12](#)) Justification

